

تحلیل و نقد شبه‌جمله در معنی علامه ابن هشام انصاری

مریم دلاور*

چکیده

«شبه‌جمله» در نحو عربی بر ظرف و جارومجرور اطلاق می‌شود. ظرف و جارومجرور از مصداق‌های ترکیب‌اند و از دو اسم مانند «عندک» یا یک اسم و یک حرف مانند «فی الدار» پدید آمده‌اند؛ جزء حرفی و ظرفی آن‌ها شایستگی مسند یا مسندالیه شدن را ندارند؛ و نیز هیچ‌گونه اسناد و نسبتی ندارند؛ تنها یک مشابهت صوری و ظاهری در شکل و پیکر آن دو با جمله و کلام در میان است؛ و وجه شباهت آن دو با جمله در پیوند و پیوست دو کلمه (ترکیب) با یکدیگر است. همین‌جاست که ویژگی‌های اصطلاح شبه‌جمله روشن می‌شود؛ از آن‌جا که شبه‌جمله خالی از اسناد است قابلیت‌های بسیاری از جمله پیوند با ترکیب‌های اسنادی تام و ناقص را پذیراست و می‌تواند در این راستا دارای اسناد شود. بر این اساس گاه در جایگاه مبتدا (رُبَّ رَجُلٍ قَائِمٌ) و گاه در موضع خبر (زَيْدٌ فِي الدَّارِ) و مانند آن قرار می‌گیرد. از آن‌جا که شبه‌جمله استقلال معنایی و مفهومی ندارد، نیازمند کلمه‌ای است که بدان معنا بخشد؛ از این‌رو لزوم تعلق، متعلق، و متعلق احساس می‌شود و هرچه متعلق قوی‌تر باشد معنا از استواری و ثبات و قدرت بیش‌تری برخوردار می‌شود. بنابراین، نخستین درجه تعلق و بهترین و والاترین وجه آن را تعلق به فعل و شبه‌فعل دانسته‌اند. نحویان معتقدند اگر متعلق فعل عام مذکور یا خاص مذکور یا محذوف باشد ظرف لغو و اگر از افعال عموم محذوف باشد ظرف مستقر است. هنگامی که ظرف مستقر باشد در واقع معنا و مفهوم از استقرار و استقلال مناسبی برخوردار است و از ذات

* دکترای زبان و ادبیات عربی MDelavar2010@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۸/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۱۴

ترکیب می توان بدان دست یافت ولیکن در ظرف لغو استقلال معنایی وجود ندارد و باید با توجه به متعلق و متعلق ظرف را دارای معنا و مفهوم کند.

کلیدواژه‌ها: ظرف، جارومجرور، شبه جمله، متعلق، متعلق.

۱. مقدمه

بروز پرسش‌های مختلف در زمینه شبه جمله نگارنده را به پژوهش در این زمینه وادار کرد. با گذشت زمان این پژوهش به ظاهر ساده با گره‌ها و ابهامات بسیاری مواجه شد؛ ابهامات موجود، سنگینی موضوع، مسائل مربوط به آن، و نیاز مبرم نگارنده را واداشت که پژوهش گسترده‌ای پیرامون شبه جمله و مسائل مربوط به آن انجام دهد.

جارومجرور و ظرف را در دستور زبان عربی «شبه جمله» می‌نامند. اصطلاح شبه جمله در زبان‌های مختلف، به ویژه زبان عربی، کاربرد زیادی دارد و نحویان عرب و فرزنگانی که با نحو عربی آشنایی دارند به مثابه یک اصطلاح معتبر بدان می‌نگرند. این اصطلاح در نحو عربی آثار و احکامی دارد که نمی‌توان از آن چشم پوشید و از آن رو که گاهی با پوششی از ابهام و تردید پوشانده شده نیازمند به پژوهش‌های متعدد است.

پژوهش حاضر بر آن است که اولاً، برخی از دشواری‌ها و ابهامات شبه جمله را با نقد و نظر پیرامون مسائلی که عده‌ای از بزرگان نحو عربی، به ویژه «ابن هشام» در باب سوم «معنی»، مطرح کرده‌اند برطرف کند و ثانیاً، با کمک روشی نوین برای فهم و درک آن راهکاری آسان و واضح ارائه کند تا ارزش و اعتبار آن در دیگر زبان‌ها نیز آشکار شود.

اگرچه برخی نحوین عربی درباره شبه جمله، حروف جرّ و ظرف پژوهش‌های گسترده و گاه مختصری انجام داده‌اند، لیکن با جست‌وجوی نگارنده در کتاب‌های معتبر نحوی از قبیل *الکتاب سیبویه*، آثار ابن جنی، ابن حاجب، و دیگر نحویان بزرگ به نظر می‌رسد از شخص خاصی به عنوان واضع اصطلاح «شبه جمله» نام برده نشده است. با وجود این، شاید بتوان با جست‌وجو در متون و سایت‌های اینترنتی ادعا کرد که «ابن مالک» (ز ۶۰۰ ق) اولین شخصی است که این اصطلاح را به کار برده است. پس از ابن مالک تنها نحوی عربی که اهمیت و اعتبار ویژه‌ای به این اصطلاح بخشید و بابتی مستقل بدان اختصاص داد «ابن هشام انصاری» (ز ۷۰۸ ق) است که در باب سوم کتاب جامع خود، *معنی اللیب عن کتب الاعاریب* بدان پرداخته و دیدگاه خود و نحویان صاحب نظر را در این باب گرد آورده است.

شایسته است هسته مرکزی تحقیق حاضر باب سوم معنی قرار گیرد و سپس نظرات و افکار صاحب نظران و پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده است مورد توجه قرار گیرد. با وجود این، شمار پژوهش‌هایی که تا کنون در این زمینه انجام شده است از انگشتان دست فراتر نمی‌رود و آن تعداد اندک هم اغلب به استنساخ از قدما پرداخته‌اند و هیچ نکته جدید، ابتکاری، و ابداعی‌ای در آن‌ها به چشم نمی‌خورد.

نگارنده معتقد است اصطلاح پرکاربرد شبه‌جمله در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است و شاید بتوان با رفع برخی از این ابهامات و پیچیدگی‌ها با متون دینی، علمی، و ادبی ارتباط بهتری یافت و راه فهم و درک این متون را هموار ساخت. از آن‌جا که تمامی علوم بشری و الهی وابسته به سخن، کلام، و ادبیات است و هیچ علمی بدون زبان و ادبیات قابلیت تدوین، ثبت و ضبط، آموزش، و انتقال را ندارد، چه بسا هر نوع چالش، خلأ، خدشه و ابهامی در زمینه ادبیات منجر به صدمات و مشکلات عدیده و اجتناب‌ناپذیر در سایر علوم و ارتباطات بشری شود.

اصطلاح شبه‌جمله نه تنها در زبان عربی، بلکه در اغلب زبان‌های جهان کاربرد بسیاری دارد و نقش مهمی در سامان بخشیدن به معنا و مفهوم سخن ایفا می‌کند. پس بایسته است علت نام‌گذاری و چگونگی این اصطلاح بررسی شود، وجه شباهت آن با جمله مشخص و تعیین شود که آیا در آن اسنادی وجود دارد یا خیر؟ آیا دارای معنا و مفهوم قابل تصور، مستقر، و مستقل هست یا خیر؟ و اگر پاسخ منفی است، پس چرا در مثال «زید فی الدار» زید را مسند قرار داده‌اند؟ شایسته است تعلق، متعلق، و متعلق و انواعش مورد بررسی قرار گیرد. مسائل یادشده شماری از فرض‌ها، ابهامات، و سؤالات مطرح شده است و نگارنده در این مقاله به این مختصر بسنده کرده است. شیوه کار پژوهش روش کتاب‌خانه‌ای با ابزار فیش‌برداری است؛ نگارنده پس از بررسی، تحقیق، مطالعه کتاب‌های معتبر نحوی، و جست‌وجو در سایت‌های اینترنتی با شیوه استقراء، تطبیق، و قیاس به تجزیه و تحلیل داده‌ها اقدام کرده؛ و سپس با نقد و ارزیابی به استنتاج و استخراج کاربردی مطالب پرداخته و دیدگاه‌های نقادانه و البته شخصی‌ای ابراز داشته است. امید است پژوهش‌گران و ناقدان با نگاهی منصفانه توأم با منطق و عدالت نگارنده را در جهت تکمیل این پژوهش یاری کنند.

۲. متن

«شبه‌جمله» در نحو عربی بر ظرف و جار و مجرور اطلاق می‌شود. اصطلاح شبه‌جمله و

وضع آن اقتضا می‌کند که توجهی اجمالی به جمله و کلام معطوف شود. گزیده سخن این است که کلام در اصطلاح نحوی، «کلامنا لفظ مفید کاستقم» (ابن مالک، ۱۳۶۴: ۳؛ بهبهانی، ۱۹۷۷: ۱۰-۳۰؛ ابن عقیل، بی تا: ۱/۱۳)، بر ترکیبی اطلاق می‌شود که اسنادی تام و تمام داشته باشد، مانند: «زید قائم، قام زید». جمله اعم از آن است و اسناد غیر تام مانند اسناد اضافی «غلام زید - خاتم فضّه» را نیز شامل می‌شود.

۱,۲ کلام و جمله

کلام و جمله در نحو عربی حداقل از ترکیب دو اسم یا یک اسم و یک فعل پدید می‌آید (زمخشری، بی تا: ۳۲)، خواه این ترکیب در پیکر دو لفظ آشکار شود یا یک لفظ که معنای دو لفظ یا بیش تر را در خود جای داده است، همچون «أکتب» (أنت در آن مستتر است) و «سیقوم» (هو در آن مستتر است و زمان آن آینده نزدیک به تکلم و متکلم است). در هر حال هر ترکیبی، بالقوه یا بالفعل، نوعی جمله است و همان گونه که گفته شد ترکیب در راستای کلام و جمله حداقل از پیوند دو اسم یا یک اسم و یک فعل به همراه اسناد پدید می‌آید (التهانوی الحنفی، ۱۴۲۷: ۲ / ۱۳۷۱). هنگامی که قید با اسناد منظور شده به منزله شبه فصل عمل می‌کند ناظر بر این است که دو جزء جمله باید قابلیت اسناد را داشته باشند. از همین نکته شبه جمله و جعل و وضع چنین اصطلاحی روشن می‌شود. بر این اساس که یکی از ارکان شبه جمله حرف است؛ حرف در عربی قسمی از اقسام کلمه است و چنانچه به اسم یا فعلی پیوسته شود این پیوستگی کلام و جمله را پدیدار نمی‌سازد، زیرا یکی از این دو جزء قابلیت اسناد را ندارد، یعنی مسندالیه یا مسند نمی‌شود.

با این نگرش بر آن شدیم که اصطلاح شبه جمله را تبیین کنیم و مشخص سازیم که از چه رو به ظرف و جار و مجرور شبه جمله اطلاق کرده‌اند، و وجه شباهت آن دو با جمله از کدام رهگذر نحوی است؟

با اندکی درنگ در ترکیب‌های «عندک و فی الدار» درمی‌یابیم که هیچ گونه اسنادی در این نوع ترکیب‌ها و شبیه آن وجود ندارد، چرا که جزء حرفی و ظرفی این ترکیب‌ها شایستگی مسندالیه یا مسند واقع شدن را ندارد. تنها شباهتی که این ترکیب‌ها با جمله دارند در وجه شبه ترکیب است؛ یعنی یک شباهت صوری در پیکر و شکل پیوند شبه جمله با شکل و پیکر جمله و کلام در میان است. بنابراین، تنها وجه شباهت آن‌ها با جمله پیوند و پیوست کلمه‌ها به یکدیگر است. بدین ترتیب از آن جهت که پیوند دارد مفرد نیست و از

آن جهت که هیچ‌گونه اسنادی ندارد جمله نیست و تنها شباهت در ترکیب باعث شده که اصطلاح شبه‌جمله بر آن اطلاق شود.

از آن‌جا که شبه‌جمله خالی از اسناد و دارای معنا و مفهوم معلق، ربطی، و رابطی است، قابلیت‌های بسیاری دارد؛ زیرا می‌توان آن را به ترکیب‌های اسنادی تام و ناقص پیوند داد و در این راستا آن را به جهات اسنادی نزدیک کرد و از این‌رو گاه در جایگاه خبر، صفت، یا حال خواهد بود. برای نمونه در مثال‌های «زیدٌ عندک» و «زیدٌ فی الدار» ظرف و جارومجرور در موضع و محل خبر و در «رایت زیداً فی الدار» در محل حال نشسته است. از آن‌جا که در ترکیب پدیدآمده از ظرف و جارومجرور هیچ‌گونه اسنادی در میان نیست و دو جزء ترکیب یا یک جزء آن فاقد قابلیت اسنادی است، معنای مستقلی ندارد و نیازمند متعلق است و این تعلق است که در آن‌ها معنایی پدید می‌آورد. متعلق همواره فعل، فاعل، شبه‌فعل، یا کلمه‌ای است که به گونه‌ای به فعل و شبه‌فعل بازگردد. این تعلق سبب می‌شود که به طور مستقیم معمول فعل باشد و تحت عاملیت آن قرار گیرد یا صفت و حال برای معمول‌های دیگر فعل مانند فاعل یا مفعول باشد. گاهی به طور غیر مستقیم به فعل انتساب می‌یابد و همین انتساب و تلبس به فعل است که جارومجرور و ظرف را شبه‌جمله می‌سازد، به‌ویژه آن هنگام که متعلق فعل عام و واجب‌الحذف است ظرف و جارومجرور از محذوف نیابت می‌کند و قائم‌مقام آن می‌شود. با این دیدگاه تسمیه شبه‌جمله استوار، پایدار، روشن، و آشکار می‌شود.

با توجه به مطالب یادشده درمی‌یابیم که ابن هشام در همین راستا بایی را به شبه‌جمله اختصاص داده و در آن به احکام و آثار آن پرداخته است و نخستین فصل این باب مربوط به تعلق ظرف و جارومجرور است. استاد عباس حسن در پانوشت *النحو الوافی* گزارش مفصلی پیرامون ظرف مستقر و ظرف لغو ارائه داده و به بیان وجه تسمیه شبه‌جمله نیز پرداخته است. وی این گزارش مبسوط را از منابع معتبر نحوی همچون *مفصل* و شرح آن برگرفته است. از آن‌جا که ما نیز در این‌گونه مسائل دیدگاه‌هایی داریم که برخی از آن‌ها با آنچه در پانوشت یادشده هم‌خوانی دارد و در بعضی دیگر برهان‌ها و روش‌های متفاوتی برگزیده‌ایم، مناسب است گزیده‌ای اساسی از پانوشت یادشده را بررسی و نقد کنیم.

۲,۲ شبه‌جمله و ظرف لغو و مستقر

در نحو عربی خبر مبتدا یا مفرد است، یا جمله، و یا شبه‌جمله؛ و در این گزارش برخی از

این ویژگی‌های شبه جمله بررسی می‌شود. مقصود از شبه جمله در نحو عربی ظرف و جارومجرور است، مانند «زید عندک» و «زید فی الدار» که در مثال اول ظرف منصوب (عندک) برای مبتدا خبر است و در مثال دوم جارومجرور (فی الدار) خبر مبتداست. خبر بودن هر دوی این‌ها بر این اساس است که خبر در واقع همان متعلق ظرف و یا جارومجرور یعنی «استقر» یا «مستقر» است که حذف شده و آن دو به جای متعلق خود نشسته و خبر واقع شده‌اند و حکم خبر یافته‌اند و مغایر مبتدا هستند. در این دگرگونی ضمیر مستتر در استقرار به ظرف یا جارومجرور منتقل شده و استقرار خواه به گونه «استقر» و یا به گونه «مستقر» حذف شده و نیازی به اظهار آن نیست. بدین ترتیب در جمله «زید عندک» ظرف عندک به وسیله استقرار محذوف منصوب است، خواه محذوف فعل باشد یا اسم؛ لیکن ضمیر رفعی استقرار محذوف در ظرف نشسته و ظرف با همین ضمیر رفعی ساکن در آن در محل رفع و خبر مبتداست. همین‌طور است جمله «زید فی الدار» که در آن فی الدار به ظاهر در موضع نصب است، مانند «عندک» و جارومجرور و ضمیر رفعی ساکن در آن در محل رفع و خبر مبتداست. وجه نصب جارومجرور آن است که جارومجرور در اصطلاح نحوی در واقع معنای مفعول به را ایفاد می‌کند و حرف جر به کار رفته در آن برای ایصال معنی فعل استقر و یا شبه فعل مستقر به مجرور است و این مطلب در حاشیه سید شریف بر کشف زمخشری درباره «ظرف مستقر» از قول فاضل یمنی چنین آمده است:

النحويون یقدرون فی الظرف المستقر فعلاً عاماً إذا لم توجد قرینه الخصوص و اما إذا وجدت فلا بد من تقدیره لأنه اکثر فائده. و أقول تحقیقه: إن هذا القسم من الظرف انما سمی مستقراً لأنه استقرّ فیه معنی عامله و فهم منه فإن لم يفهم منه سوى الأفعال العامه كان المقدر منها و إن فهم منها شيء من خصوص الأفعال كان المقدر بحسب المعنی فعلاً خاصاً كما فی الأمثله [الوارده فیها] و ذلك لا یخرجها عن كونها ظرفاً مستقراً لأنّ معنی ذلك الخاص استقرّ فیها ایضاً و جاز تقدیر الفعل العام لتوجیه الاعراب فقط و لما كان تقدیر الأفعال العامه مطرداً بخلاف الخاصه فلا یستقیم الامع قیام قرینه الخصوص نظروا ضابطاً اعتبره النحاه و فسروا المستقر بما عامله محذوف (جرجانی، ۱۳۰۸: ۱/ ۲۳-۲۴).

ظرف و جارومجرور در این گونه بحث‌ها به «شبه جمله» موسوم شده است، از آن رو که ظرف و جارومجرور در امثال دو جمله یادشده «زید عندک» و «زید فی الدار» در حقیقت خبر مبتدا نیست، بلکه متعلق محذوف، که فعل یا شبه فعل بوده، خبر است. از آن جا که تعلق ظرف و جارومجرور همواره به فعل یا شبه فعل محذوف نخواهد بود در مواردی که متعلق مذکور است توجه به این نکته لازم است که متعلق در مرتبه نخستین فعل یا

شبه فعل است، خواه لازم یا متعدی، معلوم یا مجهول، جامد یا متصرف، تام یا ناقص، و از این قبیل باشد. از مرتبه نخستین که بگذریم از وجود کلماتی که به گونه‌ای از معنای فعلی نشان دارند، استفاده می‌شود. پس هنگامی که متعلق ذکر شده، در مرتبه اول متعلق فعل و فاعلی است که حذف شده و آن عبارت است از مشتقات کون، وجود، یا استقرار که از آن‌ها به «کون عام»، «کون مطلق»، یا «وجود عام» و «وجود مطلق» یا «استقرار عام» تعبیر می‌کنند و توضیح آن در موضع «وجود عام» آمده است. از آن‌جا که کون عام در واقع رابط حقیقی در جمله است، چه به تنهایی رابط باشد و چه ضمن یک کون خاص منظور شود، هر جا تنها خود رابط باشد واجب است حذف شود تا اشتباه و خطایی در حذف آن پدید نیاید. به دلیل روشنی بسیار حذف آن نیاز به قرینه ندارد و همواره معلوم است. ولیکن اگر کون مقید باشد، که از آن به «کون خاص» تعبیر می‌کنند، مانند کتب، قرأ، نام، و ذهب ذکرش واجب است و نباید حذف شود. مگر آن‌که قرینه حذف وجود داشته باشد، مانند «البحتری من الشعرا یعنی یعدُّ» و «الفارس فوق الحصان یعنی یركب یا راکب».

با توجه به آن‌چه یاد شد خبر مبتدا در امثال «زید عندک»، «زید فی الدار»، یا «زید نام فی الدار» در واقع فعل یا محذوف است یا مذکور، مگر این‌که فعل محذوف با فاعل متعلق قرار گیرد که در این صورت ظرف یا جارومجرور به منزله نایب فعل و فاعل محذوف است و فعل و فاعل یک جمله محسوب می‌شوند. بنابراین، آن‌چه نیابت از آن‌ها می‌کند و در جای آن‌ها می‌نشیند شبیه آن‌هاست و از این رو ظرف و جارومجرور را «شبه جمله» نام نهاده‌اند. لیکن اگر متعلق فعل خاص باشد، همان فعل خاص خبر است و ذکرش واجب است، جز در صورت وجود قرینه، همان‌گونه که یاد شد، و در این صورت نیز همان فعل خاص محذوف خبر است. بنابراین، خبر در واقع همان متعلق است، خواه عام یا خاص و خواه مذکور یا محذوف باشد و ظرف و جارومجرور خبر یا در محل خبر نخواهد بود. عباس حسن افزوده است تسمیه ظرف و جارومجرور به شبه جمله بر اساس نیابت آن دو از جمله فعل و فاعلی است که از افعال عموم (استقر، کان، حصل و مانند آن) و محذوف است. این نوع تسمیه از پیشینیان به جا مانده است و یا از دیدگاهی دیگر بدین گونه که ظرف و جارومجرور مفرد نیست و از ترکیب دو کلمه پدید آمده و ضمیر متعلق در آن سکونت کرده و به «شبه جمله» موسوم شده است. عباس حسن در پایان گزارش آورده است که تعلق ظرف و جارومجرور به متعلق که نحوین گفته‌اند صحیح است و برهان آنان استوار و قوی است (بی تا: ۴۳۱-۴۳۴).

گزارشی که عباس حسن در این بخش آورده با تعابیر گوناگون در آثار ابن جنی، زمخشری، رضی استرآبادی، ابن هشام، ازهری و بسیاری دیگر مطرح شده است (ابن جنی، ۱۴۰۵: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۷؛ رضی، ۱۳۸۴: ۲/ ۲۰۱-۲۱۰؛ ازهری، بی تا: ۶۳۰-۶۷۳؛ زمخشری، بی تا: ۳۸/ ۱). هریک از نحویان یادشده گوشه‌هایی از آن را تفسیر کرده و توضیح داده‌اند، تسمیه ظرف و جارومجرور به گونه‌ای که یاد شد خالی از اشکال نیست، زیرا مبنای توجیه یادشده بر این است که چون در ظرف و جارومجرور «مستقرّ» فعل عام و فاعل آن حذف شده و ضمیر مرفوع و معنای فعل در ظرف و جارومجرور نشسته است و این دو از فعل و فاعل، که جمله است، نیابت کرده‌اند و با جمله مشابهت تام و تمام پیدا کرده‌اند، به شبه جمله موسوم شده‌اند. ایرادی که بر این توجیه وارد است عبارت است از این که ظرف و جارومجرور خواه مستقرّ باشند و خواه لغو به شبه جمله نام‌بردار شده‌اند و در جمله‌های «زیدٌ عندک» و «زیدٌ فی الدار» و «زیدٌ نام فی الدار» ظرف و جارومجرور شبه جمله است. برهانی که عباس حسن آورده، چه از خود او باشد یا از دیگری، نشان می‌دهد که شبه جمله تنها بر ظرف و جارومجروری اطلاق می‌شود که مستقرّ باشد و این خلاف اصطلاح رایج و شایع نحویان است. بر فرض هم اگر چنین کاربردی داشته باشد پذیرفتنی نیست و این تسمیه شباهت در شبه جمله تنها در نفس ترکیب یعنی وجه شبه ترکیب محض است؛ زیرا در شبه جمله هیچ گونه اسنادی نیست. برای مثال جمله‌های دیگری که خبر واقع می‌شوند، مانند: «زیدٌ اخو عمرو» افزون بر ترکیب دارای اسناد ناقص اضافی هستند و دو ظرف جمله (زید و عمر) قابلیت مسندالیه شدن را دارند. لیکن در «عندک» و «فی الدار» اسنادی وجود ندارد و دو ظرف جمله یا یک طرف آن قابلیت مسند و مسندالیه شدن را ندارد. همان گونه که مکرر یاد شد وجه شبه ترکیب است و این شباهت همواره در ظرف و جارومجرور وجود دارد خواه متعلق آن دو افعال عموم (کون عام یا مطلق) و یا افعال خصوص (کون خاص) باشد. اگرچه در گزارش یادشده از پانوش *النحو الوافی* اشارتی به ترکیب و مرکب بودن شبه جمله شده است، لیکن تفسیر و توضیح آن به شیوه و گونه برهانی، که ما یاد کردیم، نیامده و از مشابهت و وجه شبه بحثی نشده است.

۳,۲ تعلق

از آن جا که شبه جمله استقلال مفهومی ندارد ابن هشام نخستین گام بیان را به پژوهش آن

معطوف داشته و به موضوع تعلق پرداخته و چنین یاد کرده است: شبه‌جمله (ظرف و جارومجرور) از تعلق به یکی از چهار امر زیر ناگزیر است:
 الف) فعل، ب) شبه‌فعل، ج) آنچه به شبه‌فعل تأویل می‌شود، د) آنچه دارای معنا و مفهوم فعل است. چنانچه امور چهارگانه فوق‌ظاهر نباشد در تقدیر خواهد بود (ابن هشام، ۱۳۶۷: ۵۶۷).

۱,۳,۲ تعلق شبه‌جمله به فعل و شبه‌فعل

ابن هشام نخست تعلق به فعل و شبه‌فعل را به گونه‌ی حکمی قطعی و اعتقادی استوار و با تعبیر «لابد»، که بر وجوب و ضرورت و قطع و یقین دلالت دارد، اعلام می‌کند و در آن تردیدی روا نمی‌دارد؛ تا جایی که اگر چنین متعلقی در ظاهر جمله نباشد، بایستی در تقدیر گرفته شود. سپس برای هر یک از موارد یادشده نمونه‌ها و مثال‌هایی از آیات قرآنی و اشعار عربی گواه آورده و دیدگاه نحویان را در این باره یاد کرده و به نقد و نظر پرداخته است. وی پیش از استشهاد کردن این چنین گزارش داده است: برخی از نحویان مانند کوفیان و ابنا طاهر و خروف بر این گمانند که در «زید عندک» و «عمر فی الدار» متعلقی در تقدیر نیست، لیکن درباره‌ی نصب ظرف در «زید عندک» و رفع خبر در «زید اخوک» اتفاق نظر ندارند، از آن‌رو که ابنا طاهر و خروف بر آنند که مبتدا عامل در خبر است. بدین گونه که اگر مبتدا با خبر افزون بر اتحاد مصداق دارای اتحاد مفهومی نیز باشند، در این صورت مبتدا عامل رفع خبر خواهد بود، مانند «زید اخوک» که زید همان اخ است و مفهوم اخوک هم زید را می‌رساند [این دیدگاه با اصل عمل فعل که عموم نحویان و بسیاری از محققان نحوی بدان رفته‌اند مخالفت دارد]. اگر مبتدا و خبر اتحاد مصداقی و اختلاف مفهومی داشته باشند، مبتدا عامل نصب است، مانند «زید عندک» و «عمر و فی الدار». به گفته‌ی سیبویه ابنا طاهر و خروف بودن مبتدا را تأیید کرده‌اند (سیبویه، ۱۴۰۴: ۱ / ۳۲۴).

اما کوفیان بر آنند که عامل نصب ظرف معنوی است، و آن عبارت از مخالفت و غیریت مبتدا با خبر است، و نفس مخالفت و غیریت عامل نصب ظرف و جارومجرور است. [همان گونه که «ابتدا» را برخی عامل مبتدا دانسته‌اند] ابن هشام دیدگاه‌های یاد شده را نادرست پنداشته، و چون به وجود متعلق رأی داده بود، ناگزیر متعلق را عامل در ظرف و جارومجرور به‌شمار آورده، و با عبارت «لا معول علی هذین المذهبین» اعتقاد آنان را نادرست پنداشته و پس از این نقد و نظر به استشهاد پرداخته و چنین آورده است:

شاهد اول: تعلق به فعل و شبه فعل مانند «أنعمت علیهم، غیر المغضوب علیهم» (فاتحه: ۷).
 که در آن علیهم نخستین به انعمت و دومین به المغضوب تعلق دارد.
 شاهد دوم: استشهاد دوم ابن هشام درباره تعلق به شبه فعل یکی از ابیات شعر ابن درید است:

اشتعل المبيض فی مسوده مثل اشتعال النار فی جزل الغضا^۱

(ابن هشام، ۱۳۶۷: ۵۶۷)

گزارش ابن هشام پیرامون این بیت چنین است که «فی مسوده» متعلق به «مبيض» است که شبه فعل است و در مصراع دوم «فی جزل» متعلق به «اشتعال» است. وی ترجیح می‌دهد که جارومجرور نخست متعلق به فعل «اشتعل» باشد، از آن‌رو که «فی جزل» در مصراع دوم متعلق به «اشتعال» است و تشبیهی در بیت جریان دارد و همین تشبیه موجب می‌شود که «فی مسوده» در مشبه نیز متعلق به «اشتعل» باشد. بر این اساس، وجه شبه در جمله تشبیهی «اتصافهما بالاشتعال» خواهد بود، یعنی اتصاف به «اشتعال» وجه شبه است. ابن هشام این تحلیل را دلیل رجحان تعلق «فی مسوده» به «اشتعل» بر تعلق آن به «المبيض» گرفته است. اگر چنین تحلیلی پذیرفته شود وجه شبه در این تحلیل با وجه شبه در ترکیب پیشین متفاوت خواهد بود، زیرا اگر «فی مسوده متعلق» به «مبيض» باشد، مشبه به «اشتعال النار فی جزل الغضا» خواهد بود. در این صورت وجه شبه نفس «اشتعال» است و چون اشتعال دارای شدت و ضعف و درجات و مراتب گوناگون است، معنای تشبیه در بیت اعتلا و رفعت بلاغی بیش‌تری را می‌رساند و از این‌رو تحلیل و ترکیب نخستین دارای بلاغت بیش‌تری می‌شود و اعتلای معنایی بیش‌تری پیدا می‌کند و در نتیجه بر ترکیبی که ابن هشام پسندیده بود رجحان می‌یابد.

ابن هشام می‌افزاید:

ممکن است «فی جزل» متعلق به «یکون» محذوف باشد، و جارومجرور با متعلق محذوف حال برای «نار» قرار گیرد، ولیکن این تعلیق از آن‌رو که با تقدیر محذوفی مواجه شده و تقدیر خلاف اصل است، ابن هشام آن را به‌دور از تحقیق و استواری می‌داند (ابن هشام، ۱۳۶۷: ۵۶۷).

دیدگاه ابن هشام نسبت به بیت ابن درید شایسته بررسی است، از آن‌رو که در مورد تعلق «فی مسوده» به «مبيض» [چه این دیدگاه از سوی ابن هشام باشد یا شخص دیگر] با ساختار تشبیهی بیت مناسبت ندارد؛ به‌ویژه آن‌که «اشتعال» هم در مشبه آمده و هم در مشبه‌به قرار دارد. اگرچه این ترکیب دارای بلاغت بیش‌تری است، لیکن قرینه لفظی ترکیبی

که ابن هشام آن را پسندیده استوارتر است (همان: ۵۶۴-۵۶۶). موضوع دیگر این‌که چرا بدون تحلیل نحوی و ادبی تقدیر یکون محذوف با جارومجرور را برای «نار» حال گرفته‌اند و آن را با اصل عدم تقدیر مناسب ندانسته و مردود محسوب کرده‌اند؟ ابن هشام در موضعی از کتاب خود به «اصل عدم» استدلال کرده و تمسک جسته است، ولی هیچ‌گاه به مواضع صحیح جریان آن اشاره نکرده است که پژوهنده دریابد موضع رد یا قبول ابن هشام با اصل عدم سازگاری دارد یا نه. جریان و کاربرد اصل عدم در جاهایی پسندیده و درست و بجاست و در مواردی نیز پسندیده نیست و شایسته است این مواضع روشن شود.

در پایان ذکر این نکته مناسب می‌نماید که ترکیب تعلق «فی مسوده» را بر ترکیب مورد پسند ابن هشام رجحان دهیم. از آن‌رو که «نار» دارای اشتعال است، لیکن «المبیس» به خودی خود قابل اشتعال نیست و اگر اشتعالی به‌نظر آید و اشتعالی را در آن نشان دهیم و ثابت کنیم که به اشتعال «نار» مانند است، موصوفی که خودبه‌خود صفتی ندارد و به آن چنین صفتی اعطا کند، حائز بلاغتی زیبا شود و بر ترکیب دوم رجحان یابد.

۲,۳,۲ تعلق شبه‌جمله به متعلق مؤول

شاهد سوم: گونه سوم از انواع متعلق اسم جامدی است که قابلیت تأویل به مشتق و شبه‌فعل را دارد، مانند آیه کریمه «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» (زخرف: ۸۴). ترکیب ظاهر جمله چنین به‌نظر می‌آید که «هو» مبتدا و «الذی اله فی السماء» خبر باشد، بدین‌گونه که کلمه «اله» به معبود یا مالوه تأویل می‌شود و متعلق «فی السماء» و خبر برای «هو» عاید و محذوف باشد و جمله «هو اله فی السماء» صله برای موصول است و این موصول و صله خبر برای «هو» که در صدر آیه آمده است [«هو» محذوفی که عاید قرار گرفته با توجه به این‌که گفته شده حذف عاید پسندیده نیست، این توجیه را مطرح می‌کند که ضمیری در کلمه مؤول معبود یا مالوه منظور شود؛ البته اگر چنین توجیهی امکان نحوی داشته باشد؟!].

ابن هشام از آن جهت که کلمه «اله» را شایسته چنین تأویلی دانسته آن را بدین‌گونه تبیین می‌کند: «اله» اسم جامد است، پس صفت نمی‌شود ولی موصوف می‌شود، به این دلیل که در جمله «اله» واحد را می‌توان به‌کار برد، لیکن «شیء اله» به‌کار نرفته است. اگر اندکی در توجیه ابن هشام درنگ کنیم این پرسش پدید می‌آید که اگر «اله» قابلیت تأویل به معبود را دارا باشد و متعلق جارومجرور شود، چرا در کاربردی دیگر مانند «شیء اله» چنین تأویلی به‌کار نمی‌آید و صفت قرار نمی‌گیرد؟ و به چه دلیلی ذات اله تأویل به ذات معبود نشود؟ و چرا برای متعلق قرار دادن آن به چنین تأویلی دست یازیده‌اند؟

افزون بر این که اسم‌های جامد بسیاری خبر مبتدا قرار گرفته و سپس تأویل به مشتق شده‌اند، مانند: «زیدٌ اسدٌ» و «زیدٌ عدلٌ» که اسد یعنی شجاع و عدل یعنی عادل و می‌دانیم که «الخبیر بعد العلم بها اوصاف» خواهند بود.

ابن هشام می‌افزاید اگر جمله «فی السماء اله» مبتدای مؤخر و خبر مقدم باشد، یعنی «اله کائن فی السماء»، و «اله» برای ظرف «فی السماء اله» فاعل باشد، ترکیب و توجیهی مناسب نیست؛ زیرا مبتدا و خبر یا ظرف و فاعل یادشده برای الی صله است و در این دو ترکیب عایدی لفظی برای موصول نداریم. زیرا اگر آن را مبتدا و خبر مقدم و مؤخر بگیریم در اصل «اله کائن فی السماء» خواهد بود و ضمیر در «کائن» به «اله»، که مبتداست، باز می‌گردد و به موصول نمی‌رسد. همچنان که اگر «اله» فاعل ظرف باشد در ظرف ضمیری مستتر به منزله فاعل نخواهد بود زیرا ظرف «اله» را فاعل گرفته است. پس در ترکیب نخست ضمیر «کائن» به مبتدا «اله» باز می‌گردد و این جمله مبتدا و خبر صله برای موصول است و جمله صله بدون عاید خواهد بود و اگر «اله» فاعل باشد ضمیری در ظرف مستتر نخواهد بود. در واقع در هر دو صورت صله بدون عاید است و حذف عاید و تقدیر آن هم پسند نحویان نیست [توجه شود که اندکی پیش در تأویل «اله» به معبود ضمیر هو محذوف را عاید گرفته و از پسند یا ناپسند نحویان سخنی گفته نشده بود!] (ابن هشام، ۱۳۶۷: ۵۶۷).

۳،۳،۲ تعلق شبه جمله به معنی و مفهوم فعل

شاهد چهارم: ابن هشام برای مورد چهارم تعلق مثال‌های زیر را آورده است:
انا ابوالمنهال بعض الاحیان.

و بیت:

انا ابن ماویه اذ جد النقر و جاءت الخیل اثابی زمر

(همان: ۵۶۸)

وی آورده که لفظ «بعض» و «اذ» در مصراع‌های یادشده به دو اسم علم «ابوالمنهال» و «ابن ماویه» تعلق دارد، نه از این جهت که آن دو به شبه فعل تأویل شوند، بلکه از آن جهت که از ابوالمنهال معنای دلیری و دلاوری (شجاع) و از ابن ماویه مفهوم بخشنده (جواد) مستفاد می‌شود. همان‌گونه که هرگاه گفته شود «فلان حاتم فی قومه» جار و مجرور این جمله به معنی «جود»، که از حاتم بر می‌آید، تعلق دارد. لیکن در مصراع اول لفظ منهال اگر به کسر میم خوانده شود از ریشه نهل به معنای اول شرب و نوشیدن و آشامیدن و منهال به

معنای اسم علم مرد، زمین، قبر، نهایت بخشش، و بسیار بخشنده [صیغه مبالغه است] و اگر به ضم میم (مُنْهال) باشد مصدر میمی از هیل در باب انفعال انهیال است و از معانی آن کسی را پیاپی زدن و ناسزا گفتن و پیاپی کاری را انجام دادن است که می‌تواند نشان بی‌باکی و تهور و یا به عکس نشان بداخلاقی و بی‌اصالتی باشد. از دیگر معانی آن زمین لرزه، روی هم ریخته شدن، روی هم انباشته شدن، توده شدن، خاک متحرک، کسی که تدبیر و عقل ندارد، و در جای دیگر به معنای کسی که امیدی به خیرش نمی‌رود به کار برده شده است (ابن منظور، بی تا: ۱۴/۳۱۰، ۳۱۱).

بر اساس پژوهش محقق متن و با توجه به مصراع دوم، «لیس علی حسبی بضؤلان»، ابوالمنهال در هر دو وجه علم منقول است و هدف شاعر مشابه کردن کسی یا خودش به «ابوالمنهال» است. ابوالمنهال اسم علمی است که با توجه به قید «بعض الاحیان» احتمال دارد منظور از آن انسانی بداخلاق، اوباش، لابالی، و کسی که امیدی به خیرش نیست باشد. زیرا اگر منظور دلاوری و اصالت بود این قید چندان مناسب به نظر نمی‌رسید؛ احتمال دیگر این است که او با استفاده از این اسم به احتمال زیاد خواسته باشد رفتار نادرست خود را توجیه کند و بگوید من همیشه چنین بداخلاق نیستم و در اصل و نسب انسان خوبی هستم زیرا که اصل و نسب خرد و ناچیز نیست؛ در این صورت می‌توان از ابوالمنهال معنای دلاور و شجاع را استخراج کرد. اما کلمه ماویه در بیت بعدی مؤنث الماهی و الماوی منسوب به ماء است که بر جود و بخشش دلالت دارد و شاید منظور سراینده بیت این باشد که: من ابن ماویه هستم آن هنگام که آوای ستوران بلند شود و سواران گروه‌گروه و فوج‌فوج برای به دست آوردن بخشش آیند، یعنی آن هنگام که چنین باشد ابن ماوی و بخشنده بودن من ثابت شود. بر این اساس، ابن هشام اگر لفّ و نشر مرتب را منظور کرده باشد، از ابوالمنهال معنای شجاع و از ابن ماویه مفهوم بخشنده و جواد را برگزیده و اگر قصدش طباق و تضاد بوده از اولی معنای عدم خیر و بخشش و از ابن ماویه مفهوم جود و بخشش را انتخاب کرده است. چون از این دو لفظ رایحه فعل استشمام می‌شود، شایسته آن است که متعلق ظرف مورد نظر قرار گیرد. گویا ابن هشام بر آنست که اسم علم تأویل به مشتق نشود، همان‌گونه که در شرح دسوقی نیز آمده است (الدسوقی، بی تا: ۲/۸۸).

هر چند اگر ابن هشام چنین دیدگاهی داشته باشد موارد نقض آن در آثارش بسیار آمده است. تحلیل ابن هشام را از چند جهت می‌توان بررسی کرد:

۱. ابوالمنهال: از آن رو که مصدر میمی یا صیغه مبالغه است یا علم منقول و همان‌گونه

که حاتم علم منقول است و بسیاری از محققان در مثال‌هایی چون «زید حاتم» شبه‌به را تأویل به جواد کرده‌اند و بحثی از تأویل به رایحه فعل نکرده‌اند و این در مورد علم‌هایی که یا شهرت دارند و یا وجه تسمیه در آن‌ها رعایت شده است، حکم مطلق ابن هشام جای درنگ و تأمل دارد، چراکه اگر قابلیت تأویل حاتم به معنای شبه‌فعل یا مشتق اعتبار می‌شود، منهای و امثال آن مشمول همین حکم می‌شوند.

۲. اختلاف ابوالمنهای با امثال حاتم در مصدر به لفظ اب است و این اختلاف تأثیر چندانی در موضوع بحث ندارد.

۳. متعلق را خواه مشتق، رایحه فعل، یا معنای فعل منظور کنیم این پرسش پدید می‌آید که آیا در دگرگونی این متعلق‌ها تحول بلاغی یا معنایی پدید می‌آید، یا تنها یک تنوع و گوناگون کردن تعبیر دستوری و بسط دادن عبارت است؟ و چنانچه مورد اول باشد تنها یک جدال نحوی ظاهری و بدون فایده است.

۴. لفظ «ماویه» در بیت صفت نسبی است و اوصاف اگر علم منقول شوند هنگام تأویل و توجیه به همان معنای وصفی تأویل می‌شوند و تأویل به لفظی می‌رود که وصفیت مستفاد از آن بر معنا و مفهوم آن دلالت کند. وقتی گفته شود «لا شک و لا ریب فی علمیه فلان او فی اعلمیه» معنایش این است که «لا شک فی انه عالم او فی انه اعلم من غیره». بنابراین، بیت مذکور از مورد استشهاد خارج می‌شود، از آن‌رو که متعلق مشتق و معنای فعل است و رایحه فعل نیست. همان‌گونه که یاد شد این موضوع یک نزاع و جدال لفظی و سطحی و بدون بازگشت به نتیجه علمی است.

۵. بهترین توجیه این است که «انا ابوالمنهای، و انا ابن ماویه» تشبیه است و از آن‌جا که مشابهت را می‌رساند، می‌توان متعلق را فعل مقدر یحصل در نظر گرفت؛ یعنی مشابهت در دو مورد یاد شده در آن دو ظرف حاصل است. دلیل این توجیه بیان ابن هشام در مورد تعلق نداشتن المنهای و ابن ماویه به استقر و حصل است؛ با این توضیح که معنا راست نیاید و این در صورتی است که معنای مشابهت منظور نشود. ولی اگر مشابهت را مورد نظر قرار دهیم، تعلق به افعال عموم بسیار مناسب می‌نماید. گاهی مشابهت چیزی به چیز دیگر از دو سوی جمله مستفاد می‌شود (یعنی از مشبه و مشبه‌به) و چنانچه جمله دارای ظرف یا جار و مجرور باشد، همین مشابهت مستفاد در آن عمل می‌کند. این مفهوم مؤید این نظر نقلی است که ابن منظور از ابن جنی آورده است و آن چنین است، انشد ابن جنی:

انا ابوالمنهای بعض الاحیان لیس علی حسبی بضولان

«و اعمل فی الظرف معنی التشبیه ای اشبه ابا المنهال فی بعض الاحیان و انا مثل ابی المنهال»
(ابن منظور، بی تا: ۱۱ / ۳۸۹).

۴,۲ تقدیر متعلق

مسئله پنجم از مسائل پنج‌گانه متعلق تقدیر متعلق است که ابن هشام چنین آورده: مثال تعلق ظرف به محذوف آیه کریمه «و الی ثمود أخاهم صالحاً» (اعراف: ۷۳) است که جارو مجرور آن یعنی «الی ثمود» به فعل «ارسلنا» تعلق دارد در حالی که پیش از شبه جمله ذکر از ارسال نیامده، بلکه ذکر نبی (صالح) و کسانی (قوم ثمود) که وی به سوی آنان فرستاده شده دلالت و قرینه متعلق است که همان «ارسلنا» است. همچنین است آیه کریمه «فی تسع آیات الی فرعون» (نمل: ۱۲) که در آن «فی» و «الی» با مجرورشان به «اذهب» محذوف تعلق دارند (ابن هشام، ۱۳۶۷: ۵۷۰). و اما نکاتی در مورد آیات فوق:

۱. نخستین چیزی که در آیه اول نظر پژوهندگان را جلب می‌کند نصب کلمه «اخا» است که عامل نصبی در آیه ظاهر نیست و یافتن عامل نصب راه‌یابی به متعلق را هموار می‌سازد. نصب «صالحا» بر اساس بیان یا بدل همان ذکر نبی است که پژوهش آن مبتنی بر روشن شدن عامل است و با یافتن آن دلیل یا قرینه بودنش به قول ابن هشام «لیس بشیء» است (همان: ۵۶۹).

۲. ابن هشام گفته است که پیش از آیه یادشده ذکر از «ارسال» نیامده است. این بیان دلیل روشنی بر شتاب ابن هشام است، چراکه با بررسی آیات قبل از این آیه متوجه می‌شویم در آیه ۵۹ سوره اعراف آمده است: «لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال...» و پس از اتمام گزارش ارسال در آیه ۶۵ می‌فرماید: «و الی عاد أخاهم هودا...» و پس از بیان گزارش ارسال «هود» در آیه ۷۳ سوره اعراف آمده است که: «و الی ثمود أخاهم صالحا» و بعد از پایان یافتن گزارش ارسال صالح در آیه ۸۵ می‌فرماید: «و الی مدین أخاهم شعيبا». بدین ترتیب همه آیات یادشده به «لقد ارسلنا نوحا الی قومه» (اعراف: ۵۹) باز می‌گردد و آنچه در معنی آمده پذیرفتنی نیست. اما در آیه «فی تسع آیات الی فرعون» (نمل: ۱۲)، که شکل کامل آن چنین است «و ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء فی تسع آیات الی فرعون و قومه انهم کانوا قوما فاسقین»، گویا ابن هشام به پیروی از زمخشری دو جار «فی» و «الی» را متعلق به اذهب دانسته است.

نگارنده بر این باور است که تعلق الی به اذهب در متون بسیاری آمده و در قرآن درباره

همین داستان موسی، سلام الله، در آیات ۲۰، ۲۵، و ۴۳ سوره طه «اذهب الی فرعون» و «اذهبا الی فرعون» به کار رفته است. لیکن در آغاز آیه سوره نمل فعل امر «ادخل» آمده است که با فعل «اذهب» مناسبتی ندارد و بر این اساس باید «ادخل یدک فی جیبک و ادخل فی تسع آیات» باشد و زمخشری هم از این تعلق یاد کرده است و به نظر می‌رسد که منظور این است: «در گریبان نما تا دستی نورافشان برآید و دستی در نشانه‌های نه‌گانه نما تا برهانی استوار رخ نماید و آن‌گاه رو به فرعون کن...».

۳. نتیجه‌گیری

۱. در نحو عربی بر ظرف و جارو مجرور عنوان شبه‌جمله اطلاق می‌شود و تنها وجه مشابهت آن‌ها با جمله پیوند و پیوستگی کلمه‌ها به یک‌دیگر است؛ از این رو که پیوند دارد مفرد نیست و از آن رو که هیچ‌گونه اسنادی ندارد جمله نیست و فقط شباهت در ترکیب است که باعث شده که اصطلاح «شبه‌جمله» بر آن نهاده شود. از آن‌جا که شبه‌جمله خالی از اسناد و دارای معنا و مفهوم متعلق و ربطی و ارتباطی است، قابلیت‌های بسیاری را پذیراست، زیرا می‌توان آن را به ترکیب‌های اسنادی تام و ناقص پیوند داد. به این دلیل که شبه‌جمله استقلال مفهومی ندارد به‌ناچار نیازمند یک متعلق است، چه به صورت ظاهر و آشکار و چه به صورت مقدر.

۲. نگارنده بر این باور است که شایسته است اساس و سامانه تعلق به طور کلی و منطقی این‌گونه باشد: متعلق یا فعل است و یا معنای فعل و یا شبه‌فعل و آن هم مقدر یا ملفوظ را دارد و تقسیم ظرف به لغو و مستقر آن را تأیید می‌کند. هر یک از مراتب یادشده شدت و ضعف دارد و متعلقی که رایحه فعل باشد از مراتب ضعف به‌شمار می‌رود. اسم‌های اشاره یا حروف ندا هم به وجهی دارای معنای فعل هستند و در این قالب قرار خواهند داشت و مشکلی در ترکیب و تبیین عبارتهای منظوم و مثنوی پدید نمی‌آید.

۳. به نظر نگارنده موضوع تعلق و نیاز به آن در ظرف و جارو مجرور به چگونگی پیوند این دو قید با اسناد جمله ارتباط دارد. اسناد جمله برآمده از مسند است و مسند فعل، شبه‌فعل، و یا در معنای فعل است. فعل در عمل اعرابی اصل و اساس است و هر جا سخنی از اعراب و معرب و آن‌چه در موضع معرب است، باشد فعل رخ می‌نماید. بر اساس این اصل باید نشانی از فعل وجود داشته باشد، خواه نشان قوی و روشن و خواه ضعیف باشد. اسم‌ها و حرف‌های عامل، با شدت و ضعف مراتب، همگی دارای چنین نشانی هستند و گاه

ضعف مراتب از رایحه هم سست تر است، مانند حروف جار که چون تنها رابط میان فعل‌ها و اسم‌ها هستند و در جوار فعل قرار دارند همین هم‌جواری آن‌ها را عامل ساخته است.

۴. بدون شک ظرف و جارو مجرور بخشی از جمله محسوب می‌شود و گریز و گزیری از آن نیست و از آن رو که در نحو عربی نظر به عامل و معمول در جریان است؛ به‌ناچار آن‌گاه که ظرف معمول باشد نیازمند عامل است و عامل در نحو عربی فعل، شبه‌فعل، معنای فعل، یا کلمه‌ای است که به گونه‌ای با فعل قرابت داشته باشد. از دیگر سو فعل یا عام است و یا خاص. از آن‌جا که ظرف و جارو مجرور کاربردی گسترده دارد و قابلیت رکن و غیررکن بودن را داراست (و چنانچه غیر رکن باشد توان آن را دارد که با هر بخشی از جمله پیوند و ارتباط برقرار کند و بدان پیوسته شود)، از آن با عنوان متعلق نام برده‌اند و از آن‌جا که با بخشی پیوند و ارتباط می‌یابد از آن پیوند با عنوان تعلق یاد کرده‌اند تا بدین وسیله ربط و پیوند متعلق معلوم و روشن شود.

۵. شایسته ذکر است که ابن هشام اولین شخصی است که بابتی را به شبه‌جمله و مسائل مربوط به آن اختصاص داده است و تسلط او بر زبان مادری و آیات قرآن و اشعار مشهور عربی قابل انکار و تردید نیست. او با قدرت و منطق ویژه‌ای مطالب را دسته‌بندی کرده و با مهارتی چشم‌گیر معجمی صرفی، نحوی، و بلاغی پدید آورده است. او را می‌ستاییم که در این مورد پیش‌تاز است و همچون یک روان‌شناس و جامعه‌شناس تجربی عمل کرده است. هرچند نظرات او خالی از تعصبات شخصی و مذهبی نیست و با تمام قدرتی که دارد برخی موارد سهل و راحت را سخت و دشوار تحلیل کرده و ابتدا به شواهد دشوار و سپس به شواهد راحت دست یازیده است و نگاه هوشمندانه و قدرت استدلال او خالی از ایراد نیست. روحش شادا!

پی‌نوشت

۱. جزل: چوب خشک و محکم و ضخیم؛ غضا: درختی است که گویا چوبی تیره و سخت دارد و در آتش بسیار می‌سوزد.
 ۲. شاعر «سالم بن مسامع» است و مصراع دوم آن «لیس علی حسبی بضولان» است. ضولان: ضئیل: بی‌ارزش و کم، ناقص، ناچیز و مانند آن.
 ۳. این بیت به چند نفر منسوب شده از جمله فدکی بن عبد المنقری، عبید الله بن ماویة الطائی، و اشخاص دیگر.
- جد: سرعت و شتاب گرفت یا بلند و بزرگ شد.

نقر: آوازی که بدان ستور را رانند.

خیل: اسبان، سواران.

اثابی: جماعت مردم، عده بسیار.

زمر: جمع زمره: فوج و گروه.

۴. و صالح پیغمبری را به سوی قوم ثمود به رسالت فرستادیم.

۵. «وادخل يدك في جيبك تخرج بيضاء من غير سوء في تسع آيات الى فرعون و قومه»:

ای موسی دست در گریبان خود کن تا چون بیرون آوری نه از جهت بیماری و رهن سپید گرد آن‌گاه با نه معجزه الهی به سوی فرعون و قومش که گروهی فاسق و نابکارند به رسالت روانه شو.

منابع

قرآن کریم.

ابن جنی، ابوالفتح عثمان (۱۴۰۵ ق). *اللمع فی العربیة*، تحقیق حامد المومن، بیروت: عالم الکتب، مکتبه النهضة العربیة.

ابن عقیل، بهاء‌الدین عبدالله (۱۳۶۸). *شرح ابن عقیل*، تهران: ناصر خسرو.

ابن مالک، محمد بن عبدالله (۱۳۲۶). *متن الالفیه*، تهران: مکتبه العلمیه اسلامیة.

ابن منظور، محمد بن مکرم (بی‌تا). *لسان العرب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

ابن هشام، جمال‌الدین بن یوسف (۱۳۶۷). *مغنی اللیب عن الکتب الاعرابیة*، تهران: چاپ سنگی بهمن؛ چاپ دیگر، ۱۳۸۶، تهران: مؤسسه الصادق.

الازهری، خالد بن عبدالله (بی‌تا). *التصریح بمضمون التوضیح*، بیروت: دارالفکر.

بهبهانی، سیدعلی بن محمد (۱۹۷۷ م). *اساس النحو*، تهران: مکتبه لبنان.

التهانوی الحنفی، محمد بن علی بن محمد (۱۴۲۷ ق). *کشاف اصطلاحات الفنون*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

جرجانی، سیدشریف علی (۱۳۰۸ ق). *الحاشیة علی الکشاف للزمخشری*، ترکیه: مطبعة سعادت.

الدسوقی، مصطفی محمد عرفه (بی‌تا). *حاشیة الدسوقی*، قاهره: مصر.

الرضی الاسترآبادی، محمد بن الحسن (۱۳۸۴). *شرح الرضی علی الکافیة*، تهران: مؤسسه الصادق.

زمخشری، محمود بن عمر محمد (۱۳۲۰ ق). *المفصل فی صنعة الاعراب*، قدم له الدكتور امیل یعقوب، بیروت: دارالکتب العلمیه.

زمخشری، محمود بن عمر محمد (بی‌تا). *الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقوال*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

سیبویه (۱۴۰۴ ق). *الکتاب*، تهران: ادب الحوزه.

سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (بی‌تا). *البهجة المرضیة فی شرح الالفیه*، تهران: مطبعة حاج ابراهیم.

عباس حسن (بی‌تا). *النحو الوافی*، تهران: ناصر خسرو.